

محمدحسن خانی^۱

آسیای مرکزی به دلیل منابع انرژی نهفته در آن و موقعیت ژئوپلیتیک خود یکی از مناطق دارای اهمیت استراتژیک در قرن بیست و یکم خواهد بود. از این رو یکی از گرایش‌های غالب هم از سوی کشورهای منطقه و هم از سوی بازیگران خارجی ذینفع در منطقه، بازی در چارچوب پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، و امنیتی در منطقه، بوده و خواهد بود. سازمان امنیت و همکاری در اروپا، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، سازمان همکاری اقتصادی، و بالاخره سازمان همکاری شانگهای از مهمترین این سازمان‌ها می‌باشند که هر یک به نوعی می‌کوشند تا اهداف بنیانگذاران و اعضای خود در منطقه را در قالب استراتژی‌های متفاوت و گاه متعارض محقق سازند. این مقاله تلاش دارد تا با مروری تطبیقی بر اهداف این سازمان‌ها، به ارزیابی نقش و عملکرد آنها در منطقه پردازد.

سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای در زمره پدیده‌هایی محسوب می‌شوند که در نیمه دوم قرن بیستم به عنوان بازیگران جدید در عرصه نظام بین‌الملل ظاهر شدند. این بازیگران جدید در فاصله دهه‌های پنجاه تا نود میلادی به عنوان یکی از مکانیسم‌های تحقق همگرایی منطقه‌ای در مناطق و حوزه‌های مختلف جغرافیایی تأسیس شده و به تدریج بسط و گسترش یافتند. برخی از این موارد همچون جامعه زغال و فولاد در اروپا با پشت سر گذاشتن دورانی پرفراز و نشیب و با کامیابی‌هایی بی‌نظیر به پدیده‌ای همچون اتحادیه اروپا تبدیل گشتند و برخی نیز هیچ‌گاه نتوانستند به یک مجموعه کارآمد برای نیل به اهداف بنیانگذاران خود تبدیل شوند. همزمان با تلاشهای کشورهای اروپایی برای حرکت به سوی همگرایی

۱. دکتر محمدحسن خانی عضو هیأت علمی و استاد روابط بین‌الملل دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) می‌باشد.

منطقه‌ای کشورهای دیگر در بسیاری از دیگر نقاط جهان نیز سعی بلیغی در حرکت به سوی همگرایی و ایجاد پیمانهای منطقه‌ای با کارکرد اقتصادی، سیاسی و نظامی نمودند که بجز موارد انگشت‌شماری از جمله اتحادیه ملتهای جنوب شرق آسیا موسوم به آسه‌آن در آسیای جنوب شرقی سایر موارد با ناکامی مواجه گردیدند.

بدنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه نود میلادی تلاشهای متعددی برای حرکت به سوی همگرایی منطقه‌ای در منطقه آسیای مرکزی صورت گرفت که مهمترین آنها در قالب دو سازمان همکاری و امنیت در اروپا و سازمان همکاری اقتصادی شکل گرفت. سازمان همکاری و امنیت در اروپا که از دهه هفتاد و به طور مشخص از سال ۱۹۷۵ با نگاه معطوف به شرق کشورهای اروپای غربی در کنار آمریکا و کانادا تحت عنوان کنفرانس همکاری و امنیت در اروپا پایه‌گذاری شده بود در پرتو تحولات جدید تمرکز خود را بر روی همسان سازی کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های سابق شوروی و هماهنگ ساختن این کشورها با بستر کلی تحولات سیاسی، اجتماعی و امنیتی در اروپای غربی قرار داشت. این سازمان به یمن کمک‌های دست و دل‌بازانه کشورهای اروپای غربی و در پرتوی حمایت‌های همه جانبه اعضای مهم و تأثیرگذار خود از جمله آمریکا توانست در دهه نود گام‌های مهمی را در راستای تحکیم زمینه‌های حضور موثر خود در کشورهای منطقه بردارد اما به دلیل سوء ظن برخی از دولت‌های منطقه و به ویژه نگاه تردید آمیز روس‌ها و نیز جای نداشتن برخی بازیگران تأثیرگذار منطقه‌ای در آن نتوانست ساز و کار جامع و فراگیری برای پیشبرد روند همگرایی در منطقه فراهم آورد. حرکت به سوی همگرایی در منطقه آسیای مرکزی که با فروپاشی شوروی آغاز گردید با پشت‌سر گذاردن مراحل مختلف، در نیمه نخست از دهه حاضر وارد مرحله جدیدی شده است. کشورهای منطقه به ویژه جمهوری‌های سابق شوروی که در طول نیم قرن گذشته نوعی تجربه تلخ و ناموفق از به هم پیوستگی اجباری و مبتنی بر یک نظم آهنین تحمیلی را پشت سر گذارده بودند با توجه به واقعیات موجود و در پرتو شرایط تازه خواهان آن بودند که در یک بستر طبیعی و

بر پایه مقتضیات جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی خود در مسیر همگرایی گام بردارند. مسیری که آنها را به عضویت در پیمانهای از پیش تاسیس شده، یا تاسیس سازمان‌های جدید فرا می‌خواند. در این مسیر جدید دو انتخاب اساسی مبتنی بر دو رویکرد متفاوت پیش روی کشورهای منطقه قرار داشت. رویکرد نخست مبتنی بر نگاهی درون منطقه‌ای و درون‌گرا بود که همکاری میان کشورهای منطقه را در اولویت قرار می‌داد. بر مبنای این نگاه کشورهای منطقه تمامی تلاش خود را مصروف آن می‌کردند تا ضمن ایجاد، بسط و توسعه ساز و کارهای لازم و با لحاظ نمودن اولویت‌ها و دغدغه‌های بازیگران منطقه‌ای راه را برای حرکت به سوی همگرایی و تاسیس سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای هموار سازند. رویکرد دوم اما ماهیتی فرامنطقه‌ای و برون‌گرا داشت که کشورهای خارج از منطقه را نیز دربر می‌گرفت و در آن بازیگران فرامنطقه‌ای نقشی مهم و محوری را در تاسیس و استمرار حیات سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای در منطقه آسیای مرکزی بر عهده می‌گرفتند.

هر یک از این دو رویکرد البته دارای نقاط مثبت و منفی متعددی بود که انتخاب میان آنها گهگاه چالش‌های قابل ملاحظه‌ای را فرا روی کشورهای منطقه قرار می‌داد. حرکت به سوی همگرایی بر مبنای نگاه درون منطقه‌ای که محور آن همکاری میان کشورهای منطقه و بدون حضور و دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای بود طبیعی‌ترین مکانیسم و کوتاه‌ترین راه برای همگرایی منطقه‌ای در آسیای مرکزی تلقی می‌شد که در آن منافع کشورهای منطقه به ویژه کشورهای عضو مطمح نظر واقع شده و ملاحظات سیاسی، امنیتی و اقتصادی بازیگران خارج از منطقه چندان مورد ملاحظه قرار نمی‌گرفت. همکاری‌های منطقه‌ای در قالب سازمان‌هایی چون اکو، جرگه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و سازمان همکاری‌های شانگهای همگی در این چارچوب قابل ارزیابی می‌باشند. مهمترین نقطه ضعف رویکرد درون منطقه‌ای، اختلافات و منازعات دیرباز میان کشورهای منطقه، فقدان یک ساختار منسجم تشکیلاتی و عدم توانایی مالی و اقتصادی برای تأمین هزینه‌های مقدماتی حرکت به سوی همگرایی بود. در حقیقت

همین نقاط ضعف بود که نگاه کشورهای منطقه را متوجه بازیگران فرا منطقه‌ای می‌نمود. علاوه بر این، به دلیل اهمیت حیاتی منطقه آسیای مرکزی برای کشورهای غربی و بالاخص ایالات متحده آمریکا، پر واضح بود که محور اروپا-آمریکا بیکار نخواهد نشست و تمامی تلاش خود را برای همسو کردن روند تحولات منطقه با منافع کلان و دراز مدت خود به کار خواهد بست. ایالات متحده آمریکا در کنار هم پیمانان اروپایی خود برای تحقق هدف فوق در قالب دو رویکرد مجزا و البته مرتبط با یکدیگر استراتژی مورد نظر خود را طراحی و عملیاتی نمود. رویکرد نخست ماهیتی عمدتاً نظامی و امنیتی داشت و مبتنی بر تعریف مشخص و جامعی از تهدیدات امنیتی بالفعل و بالقوه‌ای بود که به زعم استراتژیست‌های غربی و آمریکایی متوجه جهان غرب می‌نمود. در یک تفکیک مشخص ماموریت مواجهه و مبارزه با این تهدیدات بر عهده پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو گذاشته شد. پیمان ناتو که در دوران پس از جنگ سرد با ساختار جدید خود را برای ماموریتی متفاوت در واپسین سالهای قرن بیستم و آغازین سالهای هزاره سوم میلادی آماده می‌نمود در حقیقت ساز و کاری بود که می‌بایست نقش عمده‌ای را در زمینه تحقق بخشیدن به اهداف نظامی و امنیتی غرب در جهان جدید ایفا نماید. در این راستا ایده گسترش ناتو به سوی شرق در کنار طرح مشارکت برای صلح در زمره ابزارهای مهم آمریکا و اروپا برای پیاده کردن استراتژی نظامی و امنیتی‌شان در قلمرو سابق امپراطوری شرق از جمله منطقه آسیای مرکزی محسوب می‌گردید.

دومین رویکرد آمریکا و غرب در خصوص آینده منطقه ناظر بر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای منطقه بود. در این راستا سازمان همکاری و امنیت در اروپا اهرم و ابزاری کلیدی به شمار می‌رفت که رسالت اصلی آن بستر سازی مناسب برای ایجاد تغییرات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در کشورهای منطقه به گونه‌ای همسو و هم جهت با اهداف بلند مدت غرب و منافع کلان آن در منطقه بود. بر این اساس سازمان همکاری و امنیت در اروپا به عنوان محور اساسی برای جهت دادن به گرایش‌های همگرایانه در منطقه مطرح و

کشورهای منطقه به سوی همکاری با آن سوق داده شدند. در این چارچوب سازمان همکاری و امنیت در اروپا به عنوان موتور محرکه رویکرد دوم یعنی همگرایی با رویکرد فرامنطقه‌ای، به ویژه در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی مطمح نظر کشورهای اروپایی از یکسو و کشورهای منطقه از سوی دیگر قرار گرفت. تلاش بازیگران فرامنطقه‌ای در این روند این بود تا اهداف، برنامه‌ها و اولویت‌های کشورهای منطقه را در جهت تعریف منافع مشترک با آمریکا و اروپا سازماندهی و هدایت نمایند. کشورهای عضو اتحادیه اروپا در کنار ایالات متحده آمریکا خواستار جمع شدن کشورهای منطقه حول محور نوعی از یک سازمان منطقه‌ای و مآلاً گونه‌ای از همگرایی میان کشورهای منطقه بودند که در پرتو آن اصلاحات ساختاری عمیق و تغییرات بنیادی گسترده‌ای در کشورهای منطقه می‌توانست شکل بگیرد. با محقق شدن چنین سناریویی منطقه ارواسیا می‌توانست در دراز مدت به یک منطقه دارای ثبات سیاسی و برخوردار از شکوفایی اقتصادی و با حداقل منازعات قومی - مذهبی تبدیل شده و در بازی بزرگ میان بازیگران اصلی و رقبای دیرین به یک فرصت طلایی و برگ برنده برای ائتلاف اروپا و آمریکا در مقابل روسیه و چین تبدیل گردد.

بر مبنای این دیدگاه سازمان همکاری و امنیت در اروپا می‌بایست به عنوان یکی از فعال‌ترین و موثرترین سازمان‌های منطقه‌ای در حوزه جغرافیایی اوراسیا ظاهر شده و با در اختیار داشتن بهترین ابزارها و مناسبترین مکانیسم‌ها راه را برای حصول به اهداف مورد نظر اروپا و آمریکا در منطقه هموار می‌نمود. نگاهی به چگونگی عملکرد دهه گذشته سازمان همکاری و امنیت اروپا در منطقه به روشنی مؤید نظر فوق می‌باشد. از دیدگاه غرب سازمان امنیت و همکاری در اروپا به لحاظ آنکه تجربه تقریباً مشابهی را در اروپای شرقی در دهه‌های قبل با موفقیت پشت سر نهاده بود و نیز به دلیل در اختیار داشتن ساختارها و نهادهای مورد نیاز برای مأموریت فوق‌الذکر می‌توانست به خوبی از عهده انجام این مهم برآید. اهداف و دغدغه‌های اساسی سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه آسیای مرکزی را در یک تقسیم‌بندی کلی

می‌توان ذیل بخش‌های امنیتی، سیاسی، اجتماعی تقسیم کرد.

از دیدگاه این سازمان امنیت تنها یک مقوله سخت افزاری نبود. امنیت مورد نظر در این دیدگاه قبل از آنکه آمیخته با مفهوم نظامی گرایانه کنترل محور باشد، برخاسته از فرآیند درازمدت مبتنی بر نوعی موازنه میان مؤلفه‌های نرم افزاری امنیت بود. در حوزه سیاسی و اجتماعی نیز انجام اصلاحات و حرکت بسوی نظامهای دموکراتیک، و انسجام اجتماعی در زمره اهداف کلان قرار داشتند. سازمان امنیت و همکاری در اروپا در پی آن بود تا بتواند با استقرار آنچه که آن را امنیت جامع می‌نامد ثبات فراگیر در سراسر قاره اروپا را در قرن ۲۱ تأمین نماید. این امنیت جامع و فراگیر شامل مواردی چون: خلع سلاح، دیپلماسی پیشگیرانه، اعتمادسازی، ملاحظات بشردوستانه، دموکراتیزسیون، نظارت بر انتخابات و جوانب زیست محیطی امنیت می‌گردید. از نگاه غرب رسالت اصلی سازمان امنیت و همکاری در اروپا کمک به انجام این مهم در حوزه جغرافیایی اورآسیا بود، رسالت و دستور کاری که چندان همسو و در راستای دغدغه‌های کشورهای منطقه نبود و حتی در برخی از موارد موجبات نگرانی کشورهای منطقه را نیز فراهم می‌ساخت. با این همه همانطور که در بالا بیان گردید در قالب یک چنین طرح کلانی بود که دو نهاد پیمان آتلانتیک شمالی و سازمان همکاری و امنیت در اروپا در چارچوب یک تفکیک وظایف مشخص دو جایگاه کلیدی را در تعامل غرب با روند تحولات در منطقه به خود اختصاص داده و به عنوان دو سازوکار بنیادی و مهم در کانون توجهات استراتژیست‌های اروپایی و آمریکایی قرار گرفتند. در عرصه تلاش‌های همگرایانه در منطقه آسیای مرکزی سازمان همکاری اقتصادی اما داستانی متفاوت داشت. این سازمان گرچه از لحاظ واقعیت‌های جغرافیایی و ملاحظات ژئوپلتیک به طور بالقوه می‌توانست به عنوان یک سازمان بومی و یک ساز و کار جامع و فراگیر از اسلام آباد تا آنکارا و از تهران تا دوشنبه را در خود جای دهد ولی با این وجود به دلیل اختلافات عمیق و تفاوت‌های آشکاری که میان اعضای آن وجود داشت هیچ‌گاه نتوانست پتانسیل‌های مثبت خود را به فعلیت برساند و حوزه فعالیت‌های آن به برگزاری اجلاس

تشریفاتی وزرای خارجه و سران و تشکیل یک دبیرخانه محدود ماند.

سازمان همکاری اقتصادی که تاریخچه تأسیس آن به دهه شصت میلادی برمی‌گردد در حقیقت چارچوب بازسازی شده‌ای از سازمان همکاری عمران منطقه‌ای بود که در سال ۱۹۶۴ و در پی اجلاس سران سه کشور ایران، ترکیه و پاکستان در استانبول توسط سه کشور نامبرده بنیان نهاده شده بود. براساس توافقات اجلاس استانبول، تهران، آنکارا، اسلام آباد علاقه و آمادگی خود را برای توسعه روابط همه‌جانبه میان یکدیگر اعلام نموده و برای این منظور تلاش برای مبادله آزاد کالا، بسط و گسترش مناسبات بازرگانی از طریق ایجاد اتاقهای مشترک بازرگانی، کاهش هزینه‌های پستی، بهبود و توسعه شبکه راه‌های زمینی، ریلی و هوایی و نیز توسعه همکاری‌های فرهنگی و لغو روادید را در دستور کار خود قرار می‌دادند. از دیدگاه سه کشور یک چنین تمهیداتی می‌توانست زمینه ساز و عامل تسریع رشد و توسعه ملی و نیز تأمین‌کننده صلح، آرامش و ثبات در چارچوب یک همکاری منطقه‌ای محسوب گردد.

علیرغم امیدها و آرزوهایی که در ابتدا برای تحقق اهداف سازمان همکاری منطقه‌ای برای همگرایی میان اعضا وجود داشت این سازمان نهایتاً در عمل با ناکامی روبرو گشت و سرانجام در سال ۱۹۸۰ و مقارن با انقلاب اسلامی در ایران منحل گشت تا اینکه پنج سال بعد در ژانویه ۱۹۸۵ این بار تحت عنوان «سازمان همکاری اقتصادی» و با رویکرد جدیدی احیا گردید. اهداف سازمان جدید که در عهدنامه از میرمورد موافقت سه کشور قرار گرفت کم و بیش مشابه اهداف سازمان پیشین بود که در آن گسترش بازرگانی میان کشورها از طریق دسترسی آزادتر به بازارهای یکدیگر، تحکیم بیوندهای فرهنگی میان ملت‌های منطقه و ایجاد شرایط مناسب در کشورهای عضو برای رشد پایدار اقتصادی از جمله آنها بود.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری آسیای میانه نقطه عطفی در تاریخ تحولات منطقه به شمار می‌رود که تأثیرات آن در حوزه‌های گوناگون مشهود و قابل بررسی است. اشتیاق و عزم کشورهای تازه استقلال یافته برای پیوستن به روند همگرایی منطقه‌ای با هدف

تقویت همکاری‌های منطقه‌ای و علاقه آنها به عضویت در سازمان‌ها و بیمان‌های منطقه‌ای یکی از این حوزه‌ها بود. در حقیقت بر همین اساس بود که کشورهای آذربایجان، ازبکستان و ترکمنستان در فاصله کمی پس از استقلال خود خواستار پیوستن به سازمان همکاری اقتصادی گردیدند. این درخواست آنها در اجلاس شورای وزیران اکو در آنکارا در فوریه ۱۹۹۲ مطرح و مورد موافقت سازمان قرار گرفت. به دنبال آن تقاضای عضویت دو جمهوری تاجیکستان و قرقیزستان نیز در اجلاس ویژه وزرای اکو در تهران مورد موافقت قرار گرفت. با پیوستن افغانستان و قزاقستان به سازمان تعداد اعضای اکو به ده عضو افزایش یافت و بدین صورت سازمان همکاری اقتصادی توانست به عنوان یکی از بزرگترین و به طور بالقوه مهمترین بازیگران منطقه‌ای در جهت همکاری‌های منطقه‌ای در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز ظاهر گردد.

با این همه و علیرغم وجود نقاط قوت بسیاری که در درون این سازمان وجود داشت، اکو هیچ‌گاه نتوانست به عنوان یک بازیگر تأثیرگذار به ایفای نقش در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی بپردازد و این یأس و نومیدی در میان رهبران کشورهای عضو اکو به ویژه رهبران کشورهای تازه پیوسته به اکو آنان را بر این داشت تا در عین حفظ عضویت خود در اکو، چشم به راه ظهور یک سازوکار و سازمان منطقه‌ای جدیدی باشند، سازمانی که بتواند دغدغه‌های اقتصادی و امنیتی آنها را به گونه عملی تر و ملموس‌تری پاسخ گو باشد. ضعف‌ها و کاستی‌های سازمان همکاری منطقه‌ای از یکسو و ناتوانی‌ها و فقدان اعتماد دولت‌های منطقه به اهداف بلند مدت سازمان همکاری و امنیت در اروپا از سوی دیگر، در کنار احساس نامطلوب روسیه و چین از گسترش روز افزون ناتو به شرق، همه و همه زمینه‌ساز شرایط جدیدی در منطقه گردید که راه را برای ظهور جایگزینی جدید در منطقه هموار نمود و این بار با فرصت‌شناسی و موقعیت‌سنجی مناسب چینی‌ها و نظر مساعد روس‌ها هسته اولیه این جایگزینی جدید در آوریل ۱۹۹۶ در شانگهای بنانهاده شد.

این نهاد جدید که چینی‌ها در تولد و رشد آن نقش عمده‌ای ایفا نمودند پنج سال بعد در

ژوئن ۲۰۰۱ تحت عنوان سازمان همکاری شانگهای و با عضویت چین، روسیه، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، و ازبکستان پا به عرصه وجود نهاد. بنظر می‌رسد یکی از دلایل عمده برای کامیابی نسبی سازمان همکاری شانگهای این واقعیت باشد که این سازمان جدیدالتأسیس برای همه اعضای اصلی و بنیان‌گذار و نیز برای اعضای آینده خود حرف تازه‌ای برای گفتن، و کارکرد ملموس و مطلوبی برای ارائه داشته و دارد. از منظر پکن سازمان همکاری شانگهای اگر بتواند با معماری چینی‌ها دهه اول حیات خود را با کامیابی نسبی سپری نماید می‌تواند سنگ بنای یک نظم جدید منطقه‌ای تلقی شود که به طور همزمان هم دغدغه‌های چین را منعکس می‌سازد و هم برای کشورهای منطقه می‌تواند مثبت، مطلوب، کارآمد و جذاب ظاهر گردد.

اقتصاد شکوفای چین با نرخ رشد حیرت‌انگیزش می‌تواند به مثابه موتور محرکه‌ای برای توسعه و دگرگونی اقتصادی بسیاری از کشورهای عضو سازمان محسوب شود. این فاکتور اقتصادی برای چین نیز البته فرصت‌های بی‌بدیلی نظیر دسترسی چین به منابع انرژی منطقه را به همراه خواهد داشت. از لحاظ امنیتی نیز سازمان همکاری‌های شانگهای می‌تواند منعکس‌کننده دغدغه‌های امنیتی چین در کنار بازیگرانی چون روسیه و قزاقستان باشد. پیوستن کشورهای نظیر ایران به این سازمان آشکارا می‌تواند به معنای تشکیل یک جبهه جدید سیاسی - امنیتی در منطقه در مقابل جبهه مشترک اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا تلقی شود. نگاهی به مواضع اتخاذ شده از سوی سازمان شانگهای در قبال حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در منطقه و درخواست صریح اعضای آن از آمریکا برای ترک منطقه دلیل آشکار و روشنی بر ادعای فوق‌الذکر است. گرچه مقامات عالی‌رتبه کشورهای عضو شانگهای و نیز دبیر کل این سازمان در مصاحبه‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی خود هر گونه تلاش از سوی این سازمان برای شبیه‌سازی یک بیمان نظامی معادل ناتو یا ناتو شرقی در منطقه را تکذیب نموده و هدف اصلی سازمان همکاری‌های شانگهای را نه رقابت با بیرون بلکه همکاری در درون عنوان

می‌کنند. اما با این همه بر واضح است که یکی از اهداف عمده بنیان‌گذاران سازمان همکاری‌های شانگهای رویارویی با نفوذ روزافزون ایالات متحده و اروپا در منطقه است. این رویارویی در حوزه سیاسی و اجتماعی در تقابل با اهداف سازمان همکاری و امنیت در اروپا، و در حوزه نظامی و امنیتی در تقابل با اهداف دراز مدت ناتو کاملاً مشهود است.

بسیاری از تحلیل‌گران نقش آینده سازمان همکاری شانگهای را فراتر از معادلات منطقه‌ای ارزیابی کرده و از این سازمان به عنوان یک بازیگر تأثیرگذار و مهم در سطح بین‌المللی در قرن بیست و یکم نام می‌برند. در همین راستا و با فرض الحاق ایران، هند و پاکستان به عنوان اعضای دائمی به سازمان، برخی از صاحب‌نظران از سازمان همکاری‌های شانگهای تحت عنوان «اوپک دارای بمب هسته‌ای» یاد کرده و تلویحا به این نکته اشاره می‌کند که در چنین صورتی اعضای این سازمان بزرگترین ذخایر نفت و گاز جهان را در کنار زرادخانه هسته‌ای چهار قدرت اتمی جهان توأمأ در اختیار خواهند داشت.^(۸) این در حالی است که برخی دیگر صاحب‌نظران مسائل منطقه عواقب استراتژیک خیزش سازمان همکاری‌های شانگهای را برای منافع دراز مدت آمریکا فاجعه بار دانسته و از آن تحت عنوان کابوس ژئوپلیتیک آمریکا و منطقه یاد کرده‌اند.^(۹) با این همه و علیرغم همه زمینه‌های مثبت ذکر شده برای ایفای نقش مؤثر و فعال توسط سازمان همکاری شانگهای، این سازمان چالش‌های گوناگونی را در پیش روی دارد که می‌توان آنها را در دو دسته منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تقسیم‌بندی نمود. چنین به نظر می‌رسد که مهمترین چالش پیش روی سازمان همکاری شانگهای در سطح فرامنطقه‌ای و بین‌المللی ماهیتی سیاسی و امنیتی دارد که از سوی بازیگران عمده نظام بین‌الملل اعم از کشورها و یا دیگر سازمان‌ها و پیمان‌های مشابه متوجه آن است. کشورهای اروپای غربی در کنار ایالات متحده آمریکا در زمره بازیگرانی هستند که به دلایل متعددی بیشترین ناخرسندی را از تشکیل این سازمان و تحکیم موقعیت آن خواهند داشت. در کنار این دولت‌ها، سازمان‌ها و پیمان‌هایی نظیر اتحادیه اروپا، سازمان همکاری و امنیت در اروپا و نیز ناتو نیز به دلایلی که ریشه در فلسفه

وجودی، کارکردهای تعریف شده و ساختار تشکیلاتی آنها دارد سازمان شانگهای را یک رقیب جدی ارزیابی کرده و آن را به چالش خواهند گرفت^(۱۰) و بالاخره در خصوص چالش‌های منطقه‌ای و درونی که می‌تواند کارآیی و موقعیت سازمان همکاری شانگهای را زیر سؤال برده و در سایه‌ای از ابهام قرار دهد می‌توان به مواردی نظیر سابقه ناامیدکننده تاریخی و تجربه ناموفق همگرایی در منطقه، رقابت میان پکن و مسکو برای ایفای نقش برتر در سازمان، اهداف و اولویت‌های متفاوت و بعضاً متعارض برخی از اعضاء، و نیز فقدان و ناکارآمدی سیستم‌ها و زیرساخت‌های مورد نیاز برای شکل‌گیری یک سازمان و پیمان منطقه‌ای فعال و پویا در کشورهای عضو اشاره کرد.^(۱۱) تنها در پرتو فائق آمدن بر این مشکلات و چالش‌هاست که می‌توان دورنمایی روشن و آینده‌ای امیدوارکننده را برای سازمان همکاری شانگهای ترسیم نمود و برای نیل به این هدف سال‌های نیمه دوم دهه اول از قرن بیست و یکم سال‌های حیاتی و سرنوشت‌سازی برای این سازمان می‌باشد. در یک جمع‌بندی کلی چنین به نظر می‌رسد که کشورهای منطقه آسیای مرکزی برای رسیدن به اهداف خود در جمع شدن حول محور یک سازمان و پیمان منطقه‌ای و در چارچوب حرکت به سوی همگرایی منطقه‌ای راهی دشوار و طولانی را در پیش رو دارند. تجربه گذشته نشان می‌دهد که این کشورها برای فائق آمدن بر مشکلات و موانع پیش رو بایستی تمامی تلاش خود را به کار بندند تا زیر ساخت‌ها و پیش شرط‌های لازم برای حرکت به سوی همگرایی منطقه‌ای را فراهم ساخته و در این راستا نگاه به درون را به عنوان طبیعی‌ترین بستر و منطقی‌ترین مکانیسم محور فعالیت‌های خود قرار دهند. این رویکرد در عین حال می‌تواند با نوعی تشریک مساعی با کشورهای پیرامون و نیز تعریف منافع مشترک با بازیگران فرامنطقه‌ای تلفیق شده و به الگوی سومی که می‌توان آن را الگوی همگرایی درون محور و برون نگر نام نهاد تبدیل گردد.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

Mandelbaum, Michael.ed. *Central Asia and the World: Kazakhstan, Uzbekistan, Tajikistan, Kyrgyzstan, and Turkmenistan*, New York: Council on Foreign Relations Press, 1994.

2. OSCE Human Dimension Commitments: A Reference Guide, Warsaw 2002.

۳. کولایی، الهه، اکو و همگرایی منطقه‌ای، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۹، ص ۸۵.

4. Izvestiya, October 27, 2006.

5. RIA Novosti, May 23, 2006.

6. Deguang, Zhang, reported in the "People's Daily" retrieved at <http://english.people.com.cn/>, June 7, 2006.

7. Pravda, July 07,2002.

8. Mainville, Michael, SCO, A Potential rival for NATO, in "The Star", retrieved at <http://ww.thestar.com/>, Jun 3, 2006.

9. Engdahl, By F: Wiliam, The US's Geopolitical Nightmare, in "Asai Times" retrived at <http://www.atimes.com/>, May 9, 2006.

10. Pannier, Bruce, retrived at <http://www.rferl.org/>April 26, 2006.

11. Navrozov, Lev, retrived at <http://www.newsmaz.com/>February 17,2006.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی